

درس قواعد فقهیه استاد حاج سید مجتبیٰ نورمفیدی

موضوع کلی: قاعده قرعه  
موضوع جزئی: ادله قاعده \_ روایات: طایفه سوم (دسته سوم و چهارم) مصادف با: ۳ ربیع الثانی ۱۴۴۱  
تاریخ: ۹ آذر ۱۳۹۸  
جلسه: ۱۵

﴿الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین﴾

خلاصه جلسه گذشته

بحث در روایاتی بود که برای مشروعیت قرعه به آن‌ها استناد شده. عرض کردیم که روایات سه طایفه هستند، طایفه اول روایاتی که دلالت بر مشروعیت قرعه به نحو عام دارند، دوم روایاتی که دلالت بر مشروعیت قرعه در برخی از ابواب فقه دارند آنهم به نحو عام و طایفه سوم روایاتی که دلالت بر مشروعیت قرعه در مورد خاص دارند.

ادامه روایات دسته سوم از طایفه سوم

طایفه سوم چند دسته است که تا اینجا روایات سه دسته را گفتیم؛ دسته اول در مورد تعارض شهود و بینة ها بود، دسته دوم درباره ولد مشتبه بین حر و عبد و دسته سوم درباره وصیت به عتق بود که از این دسته دو روایت را نقل کردیم و چند روایت دیگر باقی مانده که البته ممکن است که برخی از این روایات در واقع یک روایت باشند، چون هم به نحوی اشتراک در سند دارند و هم متنشان تقریباً مانند هم است.

روایت سوم

عن الحسين بن سعيد عن القاسم عن أبان عن محمد ابن مروان عن الشيخ قال: إن أبا جعفر مات و ترك ستين مملوكاً فاعتق ثلثهم فأقرعت بينهم فأعتقت الثلث.<sup>۱</sup> این روایت تقریباً مانند روایت قبلی است.

روایت چهارم

عن الحسين بن سعيد عن حماد عن حريز عن محمد بن مسلم عن أبي عبد الله (عليه السلام) في الرجل، يكون له المملوكون فيوصى بعتق ثلثهم قال: كان علي (عليه السلام) يُسهم بينهم.<sup>۲</sup> مضمون این روایت همان قرعه در عتق عبید است منتهی در آن سه روایت قبلی نقل وصیت امام باقر (عليه السلام) بود که وصیت به عتق ثلث کرده بودند و امام صادق (عليه السلام) میفرماید پدرم فرمود و ما با قرعه تعیین کردیم که چه کسانی آزاد شوند.

در روایت چهارم سوال در مورد مردی است که تعدادی عبید داشته و وصیت به عتق ثلث آن‌ها کرده و امام صادق (عليه السلام) فرمود امیر المؤمنین (ع) بین این‌ها قرعه انداخت.

۱. تهذیب، ج ۶، ص ۲۴۰، حدیث ۵۹۱. وسائل، ج ۲۷، ص ۲۵۹، باب ۱۳ از ابواب کیفیت الحكم، حدیث ۱۰.

۲. تهذیب، ج ۶، ص ۲۴۰، حدیث ۲۱. وسائل، ج ۲۷، ص ۲۵۷، باب ۱۳ از ابواب کیفیت الحكم، حدیث ۳.

روایت پنجم هم احتمالاً با روایت چهارم یکی است و فقط فرقی این است که در این روایت محمد ابن مسلم می‌گوید سألْتُ أبا جعفر (علیه السلام) اما در روایت چهارم عن أبي عبد الله (علیه السلام) بود آمده است.

روایت پنجم

عن الحسين بن سعيد عن حريز عن محمد بن مسلم قال: سألتُ أبا جعفر عن رجلٍ يكون له مملوكون فيوصى بعق ثلثهم قال: كان عليّ (علیه السلام) يُسهم بينهم.<sup>۱</sup>

روایت ششم

روایت ششم از دسته سوم، این روایت از ابی حمزه ثمالی است: محمد بن أحمد بن یحیی عن محمد بن عیسی عن زکریا المؤمن عن یونس عن ابی حمزة الثمالی قال: إن رجلاً حضرته الوفاة و فأوصى إلى وُلده غلامی یساراً هو ابنی فورثواهُ مثل ما یرث أحدکم و غلامی یساراً فأعتقواهُ فهو حرٌّ فذهبوا یسئلونه أیما یعتق و أیما یورث، فاعتق لسانه، قال: فسئلُ الناس فلم یکن عند أحدٍ جوابٌ حتی أتى أبا عبدالله (علیه السلام) فعرضوا المسئلةَ علیه. طبق این روایت ابی حمزه ثمالی می‌گوید که مردی موقع وفات به فرزندان‌ش وصیت کرد که فلانی هم فرزند من است و به او هم از ارث مثل آنچه که ارث می‌برید بدهید و همچنین یکی از غلامان را آزاد کنید. آن‌ها و سوال کردند که کدام یک از این‌ها آزاد شود و کدام یک ارث ببرد. ولی آن مرد زبانش بند آمد و نتوانست چیزی بگوید. بعد این‌ها از مردم سوال کردند که چکار کنیم و نتوانستند جوابی پیدا کنند تا اینکه رفتند خدمت امام صادق (علیه السلام) و مسئله را به ایشان گفتند. قال (علیه السلام): تریدون أعلمکم أمر الصغیر؟ آیا می‌خواهید امر آن صغیر را به شما تعلیم دهد؟ قال: فجعلَ عشرةَ أسهمٍ للولد و عشرةَ أسهمٍ للعبد، قال: ثمَّ أسهمَ عشرَ مرّات، قال: فوقع علی الصغیر سهام الولد فقال: أعتقوا هذا و ورثوا هذا.<sup>۲</sup> امام ده سهم را برای ولد قرار داد و ده سهم را هم برای عبد. بعد ده مرتبه قرعه انداختند و بعد سهام را برای آن صغیر، قرار داد و بعد فرمود این را آزاد کنید و به او ارث دهید و چون دوتا بودند که یکی باید آزاد می‌شده و دیگری ارث می‌برده و چون معلوم نبود، امام از طریق قرعه تعیین کردند که چه کسی آزاد شود و چه کسی ارث ببرد.

از نظر دلالت این روایت تمام است چون در مورد وصیت به عتق و ارث با توجه به تردید یا اشتباه و اشکالی که در مصداق پیش آمده، امام (ع) از طریق قرعه تعیین کردند و لذا دلالتش روشن است و بحثی ندارد.

اما در مورد سندش، فقط نجاشی در مورد زکریا مؤمن گفته او اضطراب در حدیث دارد.<sup>۳</sup> از نظر مذهب هم واقفی است که این لطمه ای نمی‌زند ولی از نظر اضطراب در حدیث مشکل ایجاد می‌کند. البته دیگران هم به تبع نجاشی او را تضعیف کردند.

۱. من لا یحضر، ج. ۳، ص ۵۳، حدیث ۱۸۰. وسائل، ج ۲۷، ص ۲۶۱، باب ۱۳ از ابواب کیفیت الحکم، حدیث ۱۶.

۲. تهذیب، ج ۹، ص ۱۷۱. وسائل، ج ۱۹، ص ۳۵۹، باب ۴۳، حدیث ۱.

۳. نجاشی، ص ۱۷۲.

سوال:

استاد: اضطراب در حدیث به نوعی ناشی از تحمل است که ظاهراً ایشان در تحمل مشکل داشته و البته احتمال دارد که به جهت عدم وثاقت خودش هم باشد.

#### دسته چهارم

دسته چهارم روایاتی است که در مورد واقعه با یک زن در طهر واحد وارد شده که این واقعه تارَةً از ناحیه عبد و حرّ است و آخری از ناحیه مسلمان و غیر مسلمان است و ثلثه از ناحیه هر دو این اشتباه وجود دارد، چون اگر ولدی از این زن به وجود آید و مشتبه بین امة و حرّة باشد معلوم نیست که فرزند کدام یک از این‌ها است و آیا حرّ محسوب می‌شود یا عبد. و یا اگر مشتبه بین مسلمان و غیر مسلمان باشد، الحاق از حیث دین و عقیده هم مطرح است. همچنین ممکن است مسئله بین یک عبد، یک حر مسلمان و یک مشرک باشد که در این روایت تقریباً هر سه عنوان وارد شده:

#### روایت اول

احمد بن محمد عن ابن ابی نجران عن ابی المعزی عن الحلبي عن ابی عبد الله (عليه السلام) قال: إذا وقع الحرّ و العبد و المشرك على امرأة في طهر واحد فادعواه الولد أقرع بينهم و كان الولد للذي يُقرع.<sup>۱</sup>

از نظر سند این روایت صحیح است و به صحیح حلی هم شهرت دارد، اما از نظر دلالت در اینجا بحث واقعه ی سه نفر که یکی حر است و یکی عبد و دیگری مشرک است و این‌ها با زنی در طهر واحد واقعه کردند و از این زن فرزندی به دنیا آمد. هر یک از این سه ادعا کردند که فرزند متعلق به آن‌ها است. امام در اینجا فرمود قرعه انداخته می‌شود بین این‌ها که فرزند متعلق به چه کسی است و کسی که قرعه به نام او اصابت کند بچه متعلق به او است. چون آثار متفاوتی دارد، طبیعتاً انتسابش معلوم شود که هم از حیث عقیده اش مشخص شود و هم از حیث عبد و یا حر بودنش. لذا از راه قرعه امام در این مورد تعیین کردند که فرزند کدام است.

**نکته:** طبیعتاً با روش‌هایی که امروزه وجود دارد و دقیقاً مشخص می‌کنند که این فرزند متعلق به چه کسی است، دیگر جایی برای قرعه باقی نمی‌ماند چون موضوع قرعه امر مشکل و مشتبه است و لذا اگر راهی برای رفع اشکال باشد، دیگر سالبه به انتفاء موضوع است و لذا در مورد روایاتی که در این دسته قرار گرفته یعنی اشتباه ولد و یا واقعه چند نفر با آن خصوصیات با یک زن در طهر واحد در این صورت دیگر نوبت به قرعه نمی‌رسد.

سوال:

استاد: اولویت برای جایی است که احد الأبوين مسلمان است و دیگری مشرک، ولی اگر شما یقین دارید که بچه متعلق به مسلمان نیست، به چه دلیل آن را ملحق به مسلمان می‌کنید؟

سوال:

۱. تهذیب، ج ۶، ص ۲۴۰، حدیث ۲۶. وسائل، ج ۲۷، ص ۲۵۷، باب ۱۳ از ابواب کیفیت الحکم، حدیث ۱.

استاد: به چه دلیل مشرک را از دور قرعه خارج کنید؟ ابتدا ما موضوع را با قرعه درست می‌کنیم و بعد الحاق از حیث رقیّت و دین و عقیده هم درست می‌شود.

ممکن است سوال کنید که چگونه می‌شود سه نفر در طهر واحد مواجهه کنند؟ جواب این است که در آن موقع هنوز احکام اسلام روشن نبود و خیلی‌ها نمی‌دانستند چنین چیزی را که این بحثش جداست.

#### روایت دوم

الحسین بن سعید عن ابن أبي عمير عن حماد عن الحلبي عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: إذا وقع المسلم و اليهودی و النصرانی علی المرأة فی طهر واحد، قرع بینهم و كان الولد للذی تصیبه القرعة.<sup>۱</sup>

طبق این روایت که سندش هم خوب است، امام صادق (علیه السلام) میفرماید اگر یک مسلمان، یهودی و نصرانی در طهر واحد با یک زنی مواجهه کردند، قرعه انداخته می‌شود بین این سه نفر و ولد مربوط کسی است که قرعه به نام او اصابت کرده. این روایت هم مشروعیت قرعه را در یک مورد خاص ثابت کرده است.

#### روایت سوم

محمد بن احمد بن یحیی عن محمد بن الحسین عن جعفر بن بشیر عن هشام بن سالم عن سلیمان بن خالد عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: قضی علی فی ثلاثة وقعوا علی امرأة فی طهر واحد و ذلك فی الجاهلیة قبل أن یظهر الإسلام فأقرع بینهم فجعل الولد لمن قرع و جعل علیه ثلثی الذیة للآخرین فضحک رسول الله (ص) حتی بدت نواجذه قال: و ما أعلم فیها شیئاً إلا ما قضی علی (عليه السلام).<sup>۲</sup>

این روایت هم صحیح است و از امام صادق (علیه السلام) وارد شده که علی (علیه السلام) در مورد سه نفر که با زنی در طهر واحد مواجهه کردند فرمود که قرعه بین آنها انداخته می‌شود.

البته در روایت آمده که و ذلك فی الجاهلیة قبل أن یظهر الإسلام، این در جاهلیت بود قبل از آنکه اسلام ظاهر شود، اینکه چطور در جاهلیت قبل از ظهور اسلام امیر المؤمنین قضاوت کرده خودش جای بحث دارد که آیا قبل از آن است که اساساً اسلام عرضه شود و دعوت آشکار شود که در اینجا «قضی علی» معنا ندارد. یا اینکه منظور آن است که همان موقع و قبل از اینکه اسلام اظهار شود، مشکلی پیش آمده بود و همان موقع امیر المؤمنین چنین راهی را پیشنهاد کردند. پس رجوعشان به عنوان این نبوده که ایشان مسلمان بوده و از او خواسته اند قضاوت کند بلکه مانند پیامبر که بعضی از خصوصیاتشان شهرت داشت، ممکن بود که امیر المؤمنین هم به خاطر خصلت های نیک در بین مردم احترام خاصی داشتند البته این احتمال ضعیف است.

۱. تهذیب، ج ۹، ص ۳۴۸، حدیث ۳۳. وسائل، ج ۲۶، ص ۲۸۰، باب ۱۰ از ابواب میراث الولد، حدیث ۱.

۲. استبصار، ج ۳، ص ۳۶۹، تهذیب، ج ۸، ص ۱۶۹، حدیث ۱۵. وسائل، ج ۲۱، ص ۱۷۱، باب ۵۷ از ابواب نکاح العبیّد، حدیث ۲.

یک احتمال هم این است که اصل این واقعه قبلاً اتفاق افتاده و بعد برای تعیین تکلیف به امیر المؤمنین مراجعه کردند و او چنین قضاوتی کرد.

فَأَقْرَعَ بَيْنَهُمْ فَجَعَلَ الْوَلَدَ لِمَنْ قُرِعَ، حضرت بین آن‌ها قرعه انداخت و فرزند را برای کسی قرار داد که قرعه به نام او اصابت کرده. و جعل علیه ثلثي الدية للآخرين، بعد دو ثلث دیه را قرار داد برای آن دو نفر دیگر، یعنی حضرت ثلث دیه را به یکی از آن دو نفر دیگر و ثلث دیگر را به نفر دوم بدهد.

منظور از این دیه هم دیه اصطلاحی نیست بلکه منظور این است که این ولد خودش یک ارزش است و برای اینکه آن دو نفر از این محروم شدند و احتمال اینکه این ولد به آن‌ها مربوط بوده، این دیه در واقع جبران الحاق فرزند به وسیله قرعه است. در یک روایتی هم داشتیم که حضرت فرمود: فَضُمَّنْتُ نَصِيبَهُمْ، من او را ضامن نصیب دیگران کردم به این جهت بود.

بعد حضرت لبخند زدند و فرمودند من چیزی غیر از آن چه علی انجام داد نمی‌دانم؛ یعنی بهترین کار را علی انجام داده است.

سوال:

استاد: این داستان را برای قصه یمن هم گفتند و اگر اینچنین باشد، یعنی این داستان مربوط به زمانی است که پیامبر امیر المؤمنین را به یمن فرستاد و وقتی برگشت حضرت از او پرسید عجیب ترین چیزی که در یمن دیدی چه بود، حضرت هم این داستان را بیان کردند. بر این اساس ذلک فی الجاهلیة قبل أن یظهر الإسلام می‌تواند چنین باشد که اصل واقعه قبل از اسلام اتفاق افتاده بود، منتهی حضرت مواجه شدند با این مشکل که آن اشخاص نمی‌دانستند فرزند را به چه کسی ملحق کنند.

روایت چهارم

رَوَى الْحَكَمُ بْنُ مَسْكِينٍ عَنْ مَعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) قَالَ: إِذَا وَطِئَ رَجُلَانِ أَوْ ثَلَاثَةٌ جَارِيَةً فِي طَهْرٍ وَاحِدٍ. فَوَلَدَتْ أَدْعَوَاهُ جَمِيعًا. أَقْرَعَ الْوَالِي بَيْنَهُمْ فَمَنْ قُرِعَ كَانَ الْوَلَدُ وَلَدَهُ وَ يَرُدُّ قِيمَةَ الْوَلَدِ عَلَى صَاحِبِ الْجَارِيَةِ، قَالَ: فَإِنْ اشْتَرَى رَجُلٌ جَارِيَةً فَجَاءَ رَجُلٌ فَاسْتَحَقَّهَا وَقَدْ وُلِدَتْ مِنَ الْمَشْتَرِي رَدَّ الْجَارِيَةَ عَلَيْهِ وَ كَانَ لَهُ وَلَدُهَا بِقِيمَتِهِ.<sup>۱</sup>

سند این روایت خوب است چون صدوق طریقتش به حکم بن مسکین معتبر است.

بر اساس این روایت که اگر دو مرد و یا سه مرد با جاریه ای در طهر واحد مواجه کردند، پس فرزندی به دنیا آمد و آن‌ها همگی ادعای این فرزند را کردند، والی بین این‌ها قرعه بیاندازد. پس آنکه قرعه به نام او در بیاید، فرزند متعلق به اوست لکن یرد قیمة الولد علی صاحب الجاریة، از این عبارت معلوم می‌شود که صاحبی داشته. یک احتمال این است که صاحب

۱. من لا یحضر، ج ۳، ص ۹۲. تهذیب، ج ۸، ص ۶۹. حدیث ۱۴. وسائل، ج ۲۷، ص ۲۶۱، باب ۱۳ از ابواب کیفیت الحکم، حدیث ۱۴.

جاریه غیر از این سه نفر بوده که در اینجا با قرعه معلوم می‌شود که ولد برای چه کسی است و قیمت این بچه را به صاحب جاریه باید بدهند. بعد امام در آخر فرمودند که اگر یک مردی کنیزی را خرید و یک نفر دیگر نسبت به این کنیز ادعا کرد و ثابت شد که کنیز متعلق به غیر مشتری است در حالی که این خریدار از این کنیز صاحب فرزند شده بود. در این مورد امام فرموده اولاً جاریه را باید به آن مرد برگرداند و ثانیاً چون صاحب جاریه است، صاحب قیمت این بچه هم می‌شود. یعنی کأنَّ امام در ما نحنُ فیه یک استنادی کرد به آن مسئله که معلوم بوده بچه برای کیست اما در عین حال باید پولش را به صاحب جاریه میداد، در ما نحنُ فیه هم قیمت ولد را آن کسی که قرعه به نام او اصابت می‌کند باید به صاحب جاریه بدهد. پس گویا امام یک مصداق از آن مسئله (که ربطی به ما نحنُ فیه ندارد) قرار دادند چون در ما نحنُ فیه سخن از اشتباه و مشکل در موضوع است اما در آن مسئله مشکلی نیست و معلوم است که چه کسی خریدار است و چه کسی پدر است اما در عین حال امام میفرماید همانطور که باید آنجا قیمت را به صاحب ولد بدهد، اینجا هم که با قرعه پدر معلوم می‌شود قیمتش را به صاحب جاریه بدهد.

«والحمد لله رب العالمین»